



شرح جامع اصول استنباط حقوقی

شامل:

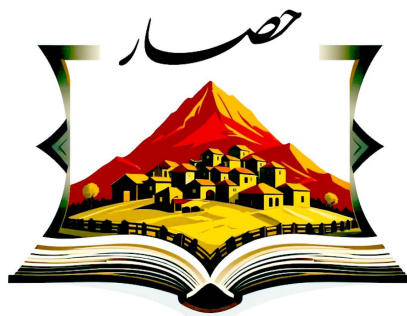
بیان ساده مطالب
برجسته نمودن نکات آزمونی
ذکر نکات کلیدی آزمونی
ذکر مثال‌های قانونی فراوان

مؤلف:

دکتر علی پیردهی

چاپ اول - ۱۴۰۵

انتشارات
اندیشه‌ارشد



گروه آموزشی و حقوقی حصار

برگزاری دوره های جامع (با نام دوره آلفا)، برای آزمون های وکالت، قضاوت، سردفتری، ارشد و دکتری

برگزاری دوره های نکته تست (با نام دوره مدیا تست)، برای آزمون های وکالت، قضاوت، سردفتری، ارشد و دکتری

ارائه مشاوره های تخصصی آموزشی و آزمونی برای دانشجویان و داوطلبان محترم

برگزاری دوره های کاربردی مجازی و حضوری در سراسر کشور برای و کارآموزها، وکلا و قضات محترم

برگزاری همایش های حقوقی در زمینه آموزشی و کاربردی در سراسر کشور

قبول پرونده های تخصصی در زمینه های حقوقی و کیفری با تیم تخصصی گروه آموزشی حصار



۰۹۹۳-۹۹۹۹-۷۵۱

۰۹۹۳-۹۹۹۹-۷۸۱



hesarbook.com



[dr.sattari.behzad](https://www.instagram.com/dr.sattari.behzad)



t.me/amoozesh_low

فهرست مطالب و عناوین

فصل اوّل: وضع	۷
فصل دوم: اوامر	۵۷
فصل سوّم: نواهی	۹۱
فصل چهارم: منطوق و مفهوم	۱۰۱
فصل پنجم: عام و خاص	۱۴۹
فصل ششم: مطلق و مقید	۱۸۵
فصل هفتم: مجمل و مبین	۲۰۵
فصل هشتم: دلایل و امارات	۲۱۱
فصل نهم: اصول عملیه	۲۴۳
فصل دهم: تعارض ادّله	۳۲۵
منابع و مأخذ	۳۵۵

فصل اوّل

وضع

وضع

پیش از آنکه وارد ماهیت وضع و ارکان و اقسام آن شویم به عبارت ذیل توجه نمایید:

در عبارت «شهرداری نام این میدان را آزادی نهاد» دو سؤال وجود دارد؟

اولاً: نام این عمل چیست؟

ثانیاً: در عبارت یادشده ارکان وضع کدامند؟

برای پاسخ به این دو سوال باید گفته شود؛ وضع دارای معانی متعددی است که از چهار جهت مورد توجه است.

۱- **وضع در لغت:** وضع در لغت به معنای قراردادن و نهادن است.^۱ مثل:

-ماده ۱۱۰ ق.م که گفته: بنا به طور ترصیف و **وضع** سرتیر از جمله قرائن است که دلالت بر تصرف و اختصاص می‌کنند.

در این ماده واژه «**وضع**» به معنی **قراردادن** به کار رفته است، یعنی بنا به صورت ترصیف و قراردادن سرتیر از جمله نشانه های تصرف و اختصاص می‌باشد.

-ماده ۱۴۶ ق.م: «مقصود از حیات تصرف و **وضع** ید است یا مهیاکردن وسایل تصرف و استیلا».

در این ماده نیز کلمه «**وضع**» در معنی لغوی خویش یعنی **قراردادن** به کار رفته است. یعنی؛ مقصود از حیات تصرف و قراردادن دست است.

۲- **وضع در اصطلاح:** وضع در اصطلاح یعنی لفظی در مقابل معنایی قرار بگیرد. معنا شامل اعمال، رفتار، گفتار، اشیاء و افراد خارجی و بیرونی می‌شود بی آنکه لفظ و اسمی داشته باشد مثل حقیقت خارجی علی، نقی، ماشین، خودکار، کوه، دریا و ...

حال براین اشیاء و افراد و اعمال خارجی لفظ و اسمی داده شود، گفته می‌شود **وضع** به معنای اصطلاحی تحقق یافته است. مثل آنکه نوزادی متولد شود و اسمی برای آن تعیین شود یا در مقابل شی رایانه یعنی حقیقت خارجی آن اسم کامپیوتر قرار داده شود.^۲

مثلاً قانونگذار در ماده ۳۳۸ ق.م به عمل «تملیک عین به عوض معلوم» نام بیع اطلاق نموده است یعنی لفظ «**بیع**» برای معنای آن که همان تعریف می‌باشد قرار داده است. از این رو کلیه تعاریف قانونی وضع به معنای اصطلاحی می‌باشد. مثل تعریف اجاره، جرم، تاجر و ...

۳- **وضع در اصطلاح حقوق:** وضع حقوقی به معنای **تصویب** قانون است.

مثلاً گفته می‌شود قانونگذار این ماده را وضع نموده است، یعنی **تصویب** کرده است.

^۱- اصول فقه نموداری، ۱.

^۲- اصول فقه در قوانین موضوعه، ۱.

فصل اول: وضع | ۹

مثال: ماده ۱ آیین دادرسی کیفری: «آیین دادرسی کیفری مجموعه مقررات و قواعدی است که برای کشف جرم... **وضع** می‌شود» واژه «**وضع**» در این ماده به معنای «**مصوب**» می‌باشد.

ماده ۱۱ ق.م.ا: «قوانین زیر نسبت به جرائم سابق بر **وضع** قانون فوراً اجرا می‌شود: ...» کلمه **وضع** در اینجا به معنی **مصوبه** هست.

۴- **وضع در عرف عام**: واژه **وضع** در میان عرف عام به معنی اوضاع و احوال و وضعیت است. مثلاً اگر کسی بپرسد: وضع شما چطور است؟ یعنی اوضاع و احوال شما چطور است؟

ماده ۸۰ ق.ت: «در جلسه دوم مجمع عمومی مؤسس که برطبق ماده قبل به منظور رسیدگی به **وضع** آورده های غیرنقد و مزایای مطالبه شده تشکیل می‌گردد...

وضع در این ماده به معنای **عرفی** آن می‌باشد یعنی «**وضعیت آورده های غیرنقد**»

تبصره ۲۰ ماده ۸۹ ق.م.ا: دادگاه می‌تواند با توجه به وضع متهم و جرم ارتكابی... حکم بدهد». وضع در این ماده به معنی **اوضاع و احوال** متهم است.

بند ث ماده ۳۸ ق.م.ا: ندامت، حُسن سابقه و یا **وضع** خاص متهم از قبیل کهولت یا بیماری..... در این ماده نیز واژه **وضع** به معنی **اوضاع و احوال** است.^۱

ارکان وضع

ارکان وضع عبارتند از:

۱- **واضع**؛ واضع اسم فاعل به معنی وضع کننده است که ممکن است حقیقی باشد یا حقوقی مثل قانونگذار، فرهنگستان علوم و ...

۲- **موضوع له**: یعنی معنا یا مدلولی که لفظ برای آن درنظر گرفته می‌شود. مثل میدان ...

۳- **موضوع**؛ یعنی لفظی که برای معنا قرار می‌گیرد، مثل واژه آزادی که برای میدان درنظر گرفته شده است. با این توضیحاتی که گفته شده است پاسخ سوال بالا روشن است، نام عمل «وضع» می‌باشد و ارکان آن در جمله «**شهرداری نام میدان را آزادی نهاد**» عبارتند از: شهرداری واضع حقوقی، میدان موضوع له یا معنا و لفظ آزادی، موضوع می‌باشد.^۲

نکته:

وضع از اسباب دلالت است. لفظ ← دال، یعنی دلالت کننده

معنا ← مدلول، یعنی دلالت شده.

وضع و قرارگرفتن لفظ برای معنا یکی از راههای فهماندن خواسته هاست.

اگر وضع نبود می‌بایست یا بایستی از راههایی همچون نقاشی، اشاره و ... استفاده نمائیم.

^۱- همان مأخذ.

^۲- همان مأخذ.

دلالت

تعریف دلالت

اگر صدای زنگ در خانه خود را بشنوید، بدون شک متوجه می‌شوید که کسی بر در خانه، شما را می‌خواهد. این به آن سبب است که صدای زنگ کاشف از وجود شخصی است که بر در خانه است. به عبارت دیگر صدای زنگ دلیل بر وجود اوست. پس صدای زنگ دالّ، و وجود آن شخص، مدلول و کاری که صدای زنگ نموده است یعنی راهنمایی کرده است **دلالت** گویند^۱.

اقسام دلالت

دلالت بر سه قسم عقلی، طبعی و وضعی می‌باشد:

الف- دلالت عقلی (ذاتی): دلالت عقلی یعنی؛ رابطه و ملازمه بین دالّ و مدلول ذاتی و همیشگی باشد، مانند ملازمه و رابطه بین علّت و معلول، همانند دود و آتش، همواره از دیدن دود پی به وجود آتش می‌بریم به جهت آنکه پیوند بین دود و آتش ذاتی، عقلی و همیشگی است و امکان تخلف وجود ندارد، یعنی نمی‌شود آتش وجود داشته باشد اما دودی نباشد. یا رابطه بین ردّ پا و عابر که همیشگی است و جدایی امکان ندارد^۲.

این پیوند، پیوستگی و رابطه دائمی را **دلالت عقلی** یا **ذاتی** گویند.

نکته: در دلالت عقلی رابطه بین دالّ و مدلول همیشگی است و امکان تخلف از آن وجود ندارد. نام دیگر دلالت عقلی، واقعی و اصلی نیز می‌باشد.

ب- دلالت طبعی: آنچه که از **طبع** و حالات درونی نشأت می‌گیرد و دارای آثار و عوارض بیرونی است. در واقع دالّ اثر خارجی است و مدلول طبیعت و حالات درونی و نفسانی است. مثل سرخی صورت که نشانه شرمساری انسان است یا همانند سرفه که نشانه بیماری است^۳.
در حقیقت در دلالت طبعی رابطه بین دالّ و مدلول ذاتی و همیشگی نیست بلکه غالباً از این دالّ (سرفه) به این مدلول (بیماری) می‌رسیم اما همواره سرفه نشانه بیماری نیست بلکه غالباً سرفه حاکی از سرماخوردگی است و یا معمولاً یا غالباً منشأ سرخی گونه شرمساری است اما این بدان معنا نیست که همیشه سرخی صورت ناشی از شرمساری باشد ممکن است علّت دیگری مثل حساسیت داشته باشد.

^۱- علی محمدی خراسانی، شرح منطق مظفر، ۷۲.

^۲- همان مأخذ.

^۳- همان مأخذ.

مثال:

- ماده ۳۵ ق.م. تصرف به عنوان مالکیت دلیل مالکیت است مگر این که خلاف آن ثابت شود.

با توجه به این ماده دلالت تصرف بر مالکیت از نوع دلالت **طبعی** است، یعنی طبع یا طبیعت تصرف، اقتضاء مالکیت می‌کند^۱ اما این دلالت همیشگی نیست، این گونه نیست که هر کس شیء را در اختیار باشد قطعاً مالک آن شیء نیز هست، بلکه غالباً افرادی که چیزی را در تصرف خویش دارند مالک آن نیز هستند از این رو ممکن است مال خودشان نباشد بلکه آن را از دیگری گرفته باشند به همین خاطر در ذیل ماده اشاره شده «... مگر این که خلاف آن ثابت شود» که در آن صورت خلع ید می‌شوند و مال را به مالک آن برمی‌گردانند.

- ماده ۱۰۹ ق.م. دیواری که مابین دو ملک واقع است مشترک مابین صاحب آن دو ملک محسوب می‌شود مگر اینکه قرینه یا دلیلی برخلاف آن موجود باشد.

وجود دیوار بین دو ملک و مشترک بودن آن بین صاحبان دو ملک مصداق دلالت **طبعی** است چون معمولاً این وضعیت حاکی از اشتراک در مالکیت است اما این بدان معنا نیست که همیشه این گونه باشد ممکن است در شرایطی یکی از دو صاحب ملک، مالک همه آن دیوار باشد از این رو در انتهای ماده گفته شده: «... مگر اینکه قرینه یا دلیلی برخلاف آن موجود باشد». که این خود گویای **طبعی** بودن دلالت است چون امکان اثبات خلاف آن ممکن است.

- ماده ۱۱۵۹ ق.م. هر طفلی که بعد از انحلال نکاح متولد شد ملحق به شوهر است مشروط بر اینکه مادر هنوز شوهر نکرده و از تاریخ انحلال نکاح تا روز ولادت طفل بیش از ده ماه نگذشته باشد مگر آنکه ثابت شود که از تاریخ نزدیکی تا زمان ولادت کمتر از شش ماه و یا بیش از ده ماه گذشته باشد.

براساس این ماده که اشاره به اماره فراش نیز دارد، دلالت تولد طفل پس از انحلال بر الحاق آن به شوهر **دلالت طبعی** است به دلیل آنکه در غالب موارد طفل متولد شده واقعا از آن شوهر است اما همواره این گونه نیست از این رو در ذیل ماده عبارت «... مگر آنکه ثابت شود...» ذکر شده است.

نکته: رابطه بین دالّ و مدلول در دلالت طبعی همیشگی نیست بلکه طبعی و غالبی است که در پاره ای از مواد قانونی نشانه آن ادات استثناء مثل مگر و ... است.

^۱ - مصطفی محقق داماد، قواعد فقه (۱)، مدنی، ج ۱، ۱۸.

ج- **دلالت وضعی**: دلالت وضعی که نام دیگر آن **قراردادی**، **جعلی**، **اعتباری** و **توافقی** می‌باشد به این معناست که؛ رابطه بین دالّ و مدلول قراردادی و توافقی می‌باشد نه ذاتی و طبعی^۱. به بیان دیگر توافق شد که هرگاه چراغ راهنمایی و رانندگی قرمز شد عبور خودروها ممنوع باشد و چنانچه سبز شد عبور و مرور ماشین‌ها جایز باشد و یا لباس مشکی براساس توافق عرفی بین مردم نشانه عزا باشد. در حقیقت پیوند بین دالّ و مدلول در دلالت وضعی، جعلی و قراردادی است.

دلالت وضعی بر دو قسم تقسیم می‌شود:

الف- **دلالت وضعی غیرلفظی**: دلالتی است که دالّ (دلالت کننده) چیزی غیر از لفظ باشد، مانند اشارات و خطوط و نقاشی و علائم و تابلوهای نصب شده در جاده‌ها.

ب- **دلالت وضعی لفظی**: دلالتی است که دالّ (دلالت کننده) لفظ باشد.

که خود بر سه قسم است:

۱- **دلالت بالمطابقه یا مطابقی**: عبارت از آن است که لفظ بر کل معنای خود دلالت کند و درست مطابق با آن باشد. می‌دانیم که تعریف انسان در منطق حیوان ناطق است. حال دلالت لفظ انسان بر تمام معنی خویش یعنی حیوان ناطق دلالت مطابقی است و در واقع حیوان ناطق همان انسان است و انسان همان حیوان ناطق است.

از حیث منطقی در دلالت مطابقی رابطه بین دالّ (انسان) و مدلول (حیوان ناطق) رابطه تساوی است و کاملاً مطابق هم می‌باشند^۲.

- ماده ۱۱ق.م: اموال بر دو قسم است: منقول و غیرمنقول

دلالت لفظ اموال بر دو قسم منقول و غیرمنقول دلالت مطابقی است.

- ماده ۱۲ق.م: مال غیرمنقول آن است که از محلی به محل دیگر نتوان نقل نمود.

دلالت لفظ مال غیرمنقول بر کل تعریف یادشده دلالت مطابقی است.

- ماده ۴۰ق.م: حق انتفاع عبارت از حقّی است که به موجب آن شخص می‌تواند از مالی که عین آن ملک دیگری است یا مالک خاصی ندارد استفاده کند.

لفظ «حق انتفاع» بر تمام تعریف ذکرشده دلالت مطابقی دارد.

- ماده ۳۳۸ق.م: بیع عبارتست از تملیک عین به عوض معلوم^۳.

دلالت لفظ بیع بر معنی آمده دلالت مطابقی است.

^۱ - علی محمدی خراسانی، شرح منطق مظفر، ۷۲.

^۲ - اصول فقه در قوانین موضوعه، ۳.

^۳ - از نظر نگارندگان این تعریف قانونگذار خالی از اشکال نیست به خاطر آنکه بیع تملیک عین نیست بلکه بیع عملیاتی است که نتیجه آن تملیک عین است، از این رو دلالت بین بیع و تملیک عین دلالت التزامی است که متأسفانه برخی پنداشتند دلالت آن دو مطابقی یا تضمنی است.

- ماده ۴۶۷ ق.م: مورد اجاره ممکن است اشیا یا حیوان یا انسان باشد. دلالت مورد اجاره بر کلیه اقسامش **مطابقی** است.

نکته: کلیه تعاریف قانونی مانند مواد ۴۶۶، ۵۱۸، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۶۱، ۵۷۱، ۶۰۷ و ... قانون مدنی چنانچه کامل ذکر شوند دلالتشان مطابقی است اما اگر ناقص گفته شوند و کامل نباشند دلالتشان تضمینی است. و نیز **موادی که ناظر به تقسیمات است**، مثل؛ مواد ۱۹۰، ۱۸۴ و ۱۲۵۸ و ... ق.م و اگر حصری کامل باشند به گونه ای که غیر از این موارد چیز دیگری حتی در مواد دیگر نباشند و کامل ذکر شوند دلالتشان **مطابقی** است، اما اگر ناقص ذکر شوند و از باب تمثیلی باشند، بقیه موارد آن در مواد دیگر ذکر شده باشد مثل ماده ۱۹۰ ق.م که سایر موارد آن در ماده ۲۳۲ ق.م آمده است، **تضمینی** است مگر همه موارد را در یکجا و به نحو کامل بیان کرده باشد که در آن صورت **مطابقی** است.

نکته دیگر آنکه مصادیق دال و مدلول مثل انسان و حیوان ناطق کاملاً مشترک و یکی هستند، لذا اگر پس از دال و مدلول کلمه «است» را قرار دهیم و قبل از آن کلمه **هر، تمام، همه** را بگذاریم و صحیح باشد می شود **دلالت مطابقی**، به عنوان نمونه؛ هر انسانی حیوان ناطق است. این عبارت کاملاً صحیح است، پس **دلالت مطابقی** است. یا هر بیعی تملیک عین به عوض معلوم است که عبارت صحیحی می باشد پس دلالت مطابقی است.

۲- **دلالت بالتضمن یا تضمینی:** تضمینی یعنی لفظ بر جزئی از معنا دلالت کند. همانطور که گفته شد تعریف منطقی انسان حیوان ناطق است اگر لفظ انسان بر جزئی از معنی یعنی فقط حیوان دلالت نماید نه ناطق، در این صورت دلالتش تضمینی است و یا دلالت لفظ انسان فقط بر ناطق همچنان دلالت آن تضمینی است.^۱

مثال:

- ماده ۱۲۶۸ ق.م: سند بر دو نوع است: رسمی و عادی. دلالت لفظ سند فقط بر رسمی دلالت تضمینی است و نیز دلالت واژه سند فقط بر عادی دلالت تضمینی است.

- ماده ۸۲۵ ق.م: وصیت بر دو قسم است: تملیکی و عهده. دلالت لفظ وصیت فقط بر تملیکی دلالت تضمینی است و یا فقط بر عهده دلالت تضمینی است. ماده ۱۹۰ ق.م که گفته:
۱- قصد طرفین و رضای آنها.

^۱ - اصول فقه نموداری، ۳.

۲- اهلیت طرفیت

۳- موضوع معین که مورد معامله باشد.

۴- مشروعیت جهت معامله

دالت شرایط صحت هر معامله مثلاً بر اهلیت طرفین دالت تضمینی است.

نکته: تعاریف قانونی مانند مواد ۴۶۶، ۵۱۸، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۶۱، ۵۷۱ و ۶۰۷ قانون مدنی و یا موادی که ناظر به تقسیمات است مثل مواد ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۲۵ و ... قانون مدنی چنانچه کامل بیان شوند و یا موارد مذکور در تقسیمات حصری باشند مثل ماده ۱۱ ق.م دالتشان مطابقی است اما اگر کامل بیان نشوند و یا موارد مذکور تمثیلی باشند مثل ماده ۲۳۲ ق.م در این صورت دالتشان تضمینی است.

۳- **دالت بالالتزام یا التزامی:** هرگاه لفظ بر خارج از معنا یا خارج از موضوع له دالت نماید اما

با آن ملازمه و ارتباط داشته باشد دالت التزامی گویند^۱، به بیان دیگر لازمه لفظ، معنای

خاص باشد. مراد از معنا به هر شی یا موجودی که اسم نداشته باشد اطلاق می‌شود.

مثلاً؛ اگر کسی بگوید: «من امروز از چتر استفاده کردم» لازمه این سخن «بارانی بودن آسمان»

است. در واقع بارانی بودن آسمان نه جزئی از معنای عبارت یادشده است نه تمام معنای آن، بلکه خارج

از عبارت «از چتر استفاده کردم» می‌باشد اما به نوعی بین این دو عبارت، رابطه و ملازمه وجود دارد.

در حقیقت این دو جمله عکس دالت مطابقی و تضمینی کاملاً از هم جدا و مستقل هستند.

راه تشخیص دالت التزامی

۱- گاهی اوقات بین دو موضوع، یعنی لازم و ملزوم رابطه علی و معلولی است، مثل؛ بارانی بودن

هوا و استفاده کردن از چتر که در این عبارت بارانی بودن علت، و استفاده از چتر معلول

است.

۲- هرگاه از حیث زمانی یکی از دو موضوع زودتر محقق شود و دیگری پس از آن به وجود آید،

در واقع یکی مقدمه و دیگری نتیجه می‌باشد. مثل تمکین زوجه و مستحق شدن نفقه. یعنی؛

در ابتدا تمکین صورت می‌گیرد سپس حق برخورداری از نفقه متعاقب آن ایجاد می‌شود.

۳- بین عقود و ایقاعات و آثار آنها دالت التزامی وجود دارد.

مثلاً بین عقد بیع و اثر آن یعنی تملیک یا مثل انشاء طلاق و از بین رفتن زوجیت سابق (وقتی مرد

همسر خویش را طلاق داد رابطه زوجیت آنها از بین می‌رود) دالت التزامی محقق است.

۴- نسبت منطقی بین دال و مدلول یا لازم و ملزوم، مثل تمکین و نفقه تباین می‌باشد یعنی

مصادق مشترکی ندارند، به بیان دیگر مصادیق تمکین با مصادیق نفقه کاملاً متفاوتند عکس

^۱ - علی محمدی خراسانی، شرح منطق مظفر، ۷۳.

دلالت مطابقی که مصداقها عین هم هستند، لذا اگر پس از لازم و ملزوم کلمه است بگذاریم و غلط باشد، غالباً دلالت التزامی است. و کلمه نیست بگذاریم کاملاً صحیح باشد حاکی از دلالت التزامی است. به عنوان مثال، تمکین و نفقه اگر بگوئیم؛ تمکین نفقه است، کاملاً نادرست است و اگر بگوئیم؛ تمکین نفقه نیست، کاملاً درست است و واقعاً تمکین غیر از نفقه است، پس دلالت بین این دو دلالت التزامی است.

۵- بین کلیه مفاهیم مخالف معتبر و جمله دلالت التزامی وجود دارد. مثل ماده ۴۳۹ ق.م: اگر بایع تدلیس نموده باشد مشتری حق فسخ بیع را خواهد داشت. مفهوم مخالف آن که لازمه ماده می باشد می شود: « اگر بایع تدلیس ننموده باشد مشتری حق فسخ بیع را نخواهد داشت.»

۶- در هر ماده ای یا عبارتی چنانچه واژگان مستلزم، لازمه و لوازم به کار رود حاکی از دلالت التزامی است. مثل مواد ۱۰۴، ۵۷۷ و ۶۷۱ قانون مدنی.

۷- استعمال مجازی به واسطه وجود علاقه حاکی از دلالت التزامی است. مثلاً دادگاه حکم داده است. به دلالت التزامی فهمیده می شود قاضی دادگاه حکم داده یا دزد خانه ام را برد به دلالت التزامی فهمیده می شود که دزد ائاثیه خانه را برده است.

مثال:

- تبصره ماده یک ق.م: « در صورت استنکاف رئیس جمهور از امضاء یا ابلاغ در مدت مذکور در این ماده به دستور رئیس مجلس شورای اسلامی روزنامه رسمی موظف است ظرف مدت ۷۲ ساعت مصوب را چاپ و منتشر نماید».^۱ از این ماده فهمیده می شود که رئیس جمهور از امضاء یا ابلاغ مصوبه مجلس شورای اسلامی استنکاف ورزیده است. یعنی بین دستور رئیس مجلس و استنکاف رئیس جمهور دلالت التزامی وجود دارد. در واقع لازمه دستور رئیس مجلس استنکاف رئیس جمهور است و استنکاف رئیس جمهور علت دستور رئیس مجلس می باشد.

- ماده ۶۵ ق.م: صحت وقفی که به علت اضرار دُیان واقف واقع شده باشد منوط به اجازه دُیان است.

بین اجازه دُیان واقف و صحیح واقع شدن وقف مذکور دلالت التزامی وجود دارد. در واقع اثر اجازه دُیان واقف، صحت وقف یادشده است. البته اجازه دُیان و صحت وقف کاملاً از هم جدا هستند که لازم و ملزوم یکدیگرند. و وقتی گفته می شود وقف مذکور صحیح واقع شد لازمه این کلام آن است که دُیان اجازه داده اند.

^۱ - از دستور رئیس مجلس به روزنامه رسمی جهت چاپ و انتشار مصوب.

- ماده ۱۰۴ ق.م: حق الارتفاق مستلزم وسایل انتفاع از آن حق نیز خواهد بود...
- با توجه به این ماده انتفاع از حق به دلالت التزامی بر داشتن حق ارتفاق دلالت دارد. در واقع حق ارتفاق سبب و علت است و انتفاع از حق معلول، ضمن آنکه واژه «مستلزم» که در ماده به کار رفته است نشانه دلالت التزامی است.
- ماده ۵۷۷ ق.م: شریکی که در ضمن عقد به اداره کردن اموال مشترک ماذون شده است می تواند هر عملی را که لازمه اداره کردن است انجام دهد و به هیچ وجه مسئول خسارت حاصله از اعمال خود نخواهد بود مگر در صورت تفریط یا تعدی.
- با توجه به دلالت التزامی، زمانی که شریکی عملی را برای اداره کردن انجام می دهد می توان فهمید که وی از سوی شریکش اذن داشته است ضمن آنکه واژه «لازمه» در این ماده گویای دلالت التزامی است. در عین حال اذن شریک علت مجاز بودن شریک دیگر در اداره کردن است.
- ۶۷۱ ق.م: وکالت در هر امری مستلزم وکالت در لوازم و مقدمات آن نیز هست مگر این که تصریح به عدم وکالت باشد.
- رابطه بین موضوع مورد وکالت و لوازم و مقدمات آن موضوع، دلالت التزامی است. مثلاً اگر فردی، وکیل در اقباض اتومبیل به مشتری باشد لازمه این امر حمل و انتقال اتومبیل به خریدار است در این ماده نیز واژه مستلزم به کار رفته است.
- ماده ۳۸ ق.م: مالکیت زمین مستلزم مالکیت فضای محاذی آن است تا هر کجا بالا رود و همچنین است نسبت به زیرزمین بالجمله مالک حق همه گونه تصرف در هوا و فراز دارد مگر آن چه را که قانون استثنا کرده باشد.
- مالک شدن زمین دال بر مالک شدن قلمرو فضای اطراف آن زمین نیز هست، و از تصرف در هوا و فراز فضای محاذی مورد ملک، به دلالت التزامی فهمیده می شود متصرف، مالک آن زمین است.
- ماده ۳۶۲ ق.م: آثار بیعی که صحیحاً واقع شده باشد از قرار ذیل است:
- ۱- به مجرد وقوع بیع، مشتری مالک مبیع و بایع مالک ثمن می شود.
 - ۲- عقد بیع، بایع را ضامن درک مبیع و مشتری را ضامن درک ثمن قرار می دهد.
 - ۳- عقد بیع، بایع را به تسلیم مبیع ملزم می نماید.
 - ۴- عقد بیع مشتری را به ادای ثمن ملزم می کند.

براساس این ماده بین آثار عقد بیع و صحت عقد بیع دلالت التزامی وجود دارد، زمانی که فردی مالک مبیع یا ثمن می‌شود به دلالت التزامی فهمیده می‌شود که عقد بیع بین بایع و خریدار صحیح واقع شد. و نیز لازمه ضامن درک مبیع شدن بایع و یا الزام دوطرف معامله به تسلیم عوضین حاکی از صحیح واقع شدن عقد بیع هست.

و همچنین دلالت التزامی وجود دارد:

- بین وجود خيار فسخ، اقاله و اخذ به شفعه با صحیح واقع شدن عقد بیع، یعنی خيار، اقاله و حقّ شفعه در پرتو عقد صحیح به وجود می‌آیند، به بیان دیگر ابتدا عقد بیع ایجاد می‌شود سپس این حقوق از آن ناشی می‌شود.
- بین مجازات قطع کردن چهار انگشت دست راست و اثبات سرقت حدی، یعنی؛ لازمه قطع، اثبات آن جرم است.
- بین پرداخت دیه قتل توسط عاقله و اثبات شدن قتل خطایی
- بین قصاص نفس و اثبات شدن قتل عمدی ظالمانه.
- بین صلیب کشیدن محارب و اثبات جرم محاربه، یعنی؛ زمانی محارب را به صلیب می‌کشند که جرم وی ثابت شده باشد.
- بین تمکین و نفقه.
- بین نشوز و عدم استحقاق نفقه.

اقسام وضع

الف- **وضع تعیینی (تخصیص):** هرگاه واضع معینی با قصد و اراده، لفظی را برای معنایی تعیین نماید یا لفظی را برای معنایی تخصیص دهد وضع تعیینی گویند. مثل این که پدری برای نوزاد خویش نامی را برگزیند، نوزاد می‌شود معنا یا موضوع له، اسم انتخابی می‌شود لفظ، پدر می‌شود واضع، که تعیین کننده و اختصاص دهنده نیز هست.^۱

اقسام وضع تعیینی

وضع تعیینی بر دو قسم است:

- ۱- **انشاء صریح:** یعنی واضح صراحتاً لفظی را وضع نماید و بگوید نام این دستگاه رایانه است.
- ۲- **انشاء ضمنی:** هرگاه واضع به صورت ضمنی یا عملی به کسی که مثلاً دستگاه جدیدی مثل کامپیوتر ابداع شده و نداند که اسمش چیست بگوید رایانه را به من بده، از این عمل فهمیده می‌شود که اسم آن دستگاه جدید رایانه شده است یا پدری نوزادی را که تازه متولد شده بگوید علی را به من بده، از این رفتار فهمیده می‌شود که نام نوزاد علی است.^۲

^۱ - اصول فقه در قوانین موضوعه، ۵.

^۲ - همان مأخذ.

مثال وضع تعیینی به انشاء صریح

- لفظ استوارنامه در اصل ۱۲۸ قانون اساسی.
- لفظ داده پیام در بند الف ماده ۲ قانون تجارت الکترونیکی.
- واژه ضابطین دادگستری در ماده ی ۱۵ آ.د.ک.
- عبارت « برگ اجرائیه» در ماده ۳۳ قانون شوراهاى حل اختلاف.
- عبارت « پایان عملیات اجرایی» در تبصره پنجم ماده ۳۴ قانون ثبت.
- لفظ «چک عادى» در ماده یک قانون اصلاح موادى از قانون صدور چک.
- کلمات « مدعى خصوصى» و «شاكى خصوصى» در ماده ۹ آ.د.ک.

در همه مثال فوق قانونگذار به وضع تعیینی لفظ را برای معنایی معین نمود.

ب- **وضع تعیینی یا تخصصی:** هرگاه لفظی معنای اول و حقیقی خویش را رها نموده سپس در معنای دیگری همراه با قرینه و مناسبتی به نحو مجاز در ابتدای استعمال به کار رود و این استعمال آن قدر زیاد شود که معنای اولی فراموش شود و معنای دوم بدون قرینه از آن لفظ فهمیده شود این نوع از وضع را تعیینی یا تخصصی گویند. بدون آنکه واضع معینی داشته باشد فقط از حیث عرفی در اثر کثرت استعمال در معنای جدید تعین پیدا می کند و تثبیت می شود.^۱

مثال:

- کلمه « سوگند» در گذشته به معنی گوگرد بود اما امروزه به معنای قسم خوردن است.^۲
- واژه ی «مرغ» در ماده ۲۰ قانون نظام جامع دامپروری کشور که قبلاً به معنای هر پرنده بال داری بود اما امروزه پرنده خاصی به ذهن متبادر می شود.
- کلمه «قاچاق» در ماده ۳ قانون حمایت از کودکان و نوجوانان که به معنی تردستی بود اما امروزه در مورد خرید و فروش کالاهایی که ممنوع است به کار می رود.^۳
- استعمال کلمه «قانون» در معنای امروزی که در ابتدا به معنای خط کش بوده است.^۴
- کلمه غسل در اصل به معنای شستن است اما امروزه مردم آنرا به معنی یک عمل خاص مذهبی به کار می برند.
- واژه «استخاره» اصلاً به معنی طلب خیرکردن است و مردم از آن معنی دیگری می فهمند.

• ^۱ - همان مأخذ.

• ^۲ - اصول فقه نموداری، ۴.

• ^۳ - محمدرضا شبخیز، اصول فقه دانشگاهی، ۱۳.

• ^۴ - ابوالحسن محمدی، مبانی استنباط حقوق اسلامی، ۱۲.

- و نیز کلمات «قرض» و «عقد» به معنای کندن و گره زدن است اما امروز معنای حقّوقی به خود گرفته اند.

نکته:

- در وضع تعیینی واضع معین است و وضع مقدّم بر استعمال است اما در وضع تعیینی واضع نامعین یا عرف است و استعمال مقدّم بر وضع است.
- گاه لفظ در معنا یا موضوع له خودش به کار می‌رود که می‌شود استعمال حقیقی.
- گاه لفظ در غیر معنا یا غیرموضوع له خویش به کار می‌رود که می‌شود استعمال مجازی که حتماً باید قرینه صارفه یا مانعه و علاقه وجود داشته باشد.
- گاه لفظ در غیرمعنا یا غیرموضوع له خویش به کار می‌رود یعنی؛ به صورت مجازی اما چون در معنی جدید کثرت استعمال پیدا می‌کند، یعنی زیاد به کار می‌رود، قرینه حذف می‌شود که می‌گویند وضع تعیینی یا تخصّصی. پس وضع تعیینی همان مجاز بدون قرینه صارفه است.

تقسیمات لفظ

لفظ از جهت داشتن معنا در علم منطق به دو قسم مهمل و مستعمل تقسیم می‌شود: لفظ مهمل لفظی است که معنایی ندارد مثل واژه دیز که عکس کلمه زید می‌باشد اما لفظ مستعمل دارای معناست و آن بر چند قسم است:

۱- **مختص (جزئی):** لفظی است که تنها بر یک معنا دلالت کند، در واقع لفظ یکی، معنا نیز یکی باشد. مثل اسم اشخاص و اماکن و شهرها، علی، نقی، تقی، تهران، مازندران... مختص ممکن است یک فرد و مصداق معین بیشتر نداشته باشد مثل اسم انسانها که در این صورت مختص جزئی گویند.

۲- **مختص کلی (مشترک معنوی):** عبارت است از یک اسم کلی که دارای مصادیق متعدّد باشد^۱ مثل واژه انسان که شامل افرادی مثل علی، نقی، تقی... می‌شود. در حقیقت مشترک معنوی همواره دارای مصادیق، اقسام، انواع و چند چیزی می‌باشد، مثل ماده ۱۱ ق.م که گفته: «اموال بر دو قسم است منقول و غیرمنقول».

^۱ - علی محمدی خراسانی، شرح منطق مظهر، ۸۱.

مثال:

ماده ۱۹۱ ق.م: «عقد محقق می‌شود به قصد انشاء به شرط مقرون بودن به چیزی که دلالت بر قصد کند». کلمه عقد شامل کلیه عقود لازم و جایز می‌شود در واقع تک تک عقد ها مثل بیع، اجاره، مضاربه و ... مصداقی از عقد محسوب می‌شوند.

۳- **مشترک لفظی یا لفظ مشترک:** هرگاه یک لفظ دارای چندمعنی حقیقی باشد، یا به بیان دیگر یک لفظ میان چند معنی حقیقی مشترک باشد و در واقع یک لفظ به نحو جداگانه برای چند معنی وضع یا انشاء شده باشد^۱. مثل واژه بیع که مشترک است بین دو معنی فروختن و خریدن مشترک لفظی گویند.

نکته:

استعمال **لفظ مشترک** در بیش از یک معنی حقیقی یا بیش از یک معنی مجازی، خواه لفظ مفرد باشد یا مثنی و جمع محال است، گرچه یک امر اختلافی است. یعنی نمی‌شود در آن واحد گوینده لفظ مشترکی مثل غریم را به کار برده باشد و مقصودش هم طلبکار باشد و هم بدهکار، قطعاً یکی از این دو معناست، چون لفظ آیینۀ معناست و آینه در یک آن فقط گنجایش یک صورت را دارد^۲.

مثال:

- **دین** مشترک است بین دو معنی طلب و بدهی.
- **غریم** که جمع آن غرماء است مشترک است بین طلبکار و بدهکار.
- **تعزیر** مشترک لفظی است بین تعظیم، پاداش و مجازات.
- **غیر** در دو ماده ۳۲۷ و ۳۲۸ ق.م در دو معنی استثناء و دیگری مشترک است.
- کلمه **أمر** مشترک است بین طلب و شیء مثلاً در ماده ۱۸۹ ق.م أمر به معنی شیء است اما در ماده ۳۳۶ ق.م به معنای طلب است.
- لفظ **خیار** بین میوه و فسخ و اختیار مشترک است.
- کلمه **جایز** مشترک لفظی است بین معانی مباح بودن و قابل فسخ بودن.
- کلمه **لازم** مشترک لفظی است بین معنی ضرورت داشتن و غیرقابل فسخ بودن^۳.
- واژه **نکاح** بین معنی حقیقی عقد ازدواج و نزدیکی مشترک لفظی است.
- لفظ **قطع** بین معنی بریدن و معنی علم و یقین و جزم مشترک لفظی است.

^۱ - همان مأخذ.

^۲ - علیرضا فیض، مبادی فقه و اصول، ۶۵.

^۳ - ابوالفضل باقری راد، اصول فقه به بیان ساده، ۱۹.

۴- مترادف: (هم معنایی) هرگاه چند لفظ یک معنا داشته باشند و یا چند لفظ برای یک معنا وضع شده باشد^۱، مثل؛ بایع و فروشنده یا شوهر و زوج.

تشخیص مترادف بودن چند لفظ از جهت آنکه در مباحث حقوقی دارای آثاری است از اهمیت برخوردار است، به دلیل آنکه گاهی دو لفظ در یک معنی ظاهراً مترادفند و از جهت ماهیت و اثر مشترکند در حالی که دقت شود ملاحظه می‌شود این واژگان مترادف ندارند. از این رو برآنیم که به هر دو دسته از مترادف اشاره نمائیم.

نکته:

چنانچه امر دائر شود میان وجود مترادف و عدم مترادف اصل بر عدم مترادف بودن است.^۲

ترادف های مورد قبول: (موارد ذیل مورد پذیرش حقوقدانان است).

عقد و قرارداد- مشتری و خریدار- تنفیذ و اجازه و امضاء- دیوانه و مجنون- سارق و دزد- عهده و ذمه - طفل و کودک- عین شخصی، عین جزئی و عین خارجی- اقاله و تفاسخ- نابالغ و کودک - صدق و مهر- اقباض و تسلیم- قبض و اخذ و تسلیم- رجم و سنگسار- مباشر و مستقیم- زانی و زناکار- ارباب و ترساندن.

ترادف های اختلافی: (موارد ذیل از مصادیقی است که میان حقوقدانان در مورد مترادف بودن آنها اختلاف است).

محاربه و افساد فی الارض- نفقه و خرجی- عقود و معاملات- شکار و صید- حراج و مزایده- غلط و اشتباه - قاضی و حاکم شرع- دادگاه و مراجع قضایی- غیررشید و سفیه- دین و قرض- دشنام و قذف- شهادت و بینه- راهزن و سارقان- اعدام و قصاص- ضامن و مسئول.

حقیقت و مجاز

در ماده ۹۴۴ ق.م.آ آمده «اگر شوهر در حال مرض زن خود را طلاق دهد در ظرف یک سال از تاریخ طلاق به همان مرض بمیرد زوجه او ارث می‌برد اگرچه طلاق بائن باشد...» حال سوال این است که آیا کلمه «زوجه» در معنای حقیقی خودش استعمال شده است یا مجاز؟ راه تشخیص آن کدام است؟

تعریف استعمال حقیقی: استعمال حقیقی یعنی لفظ در معنایی که برای آن قرار داده شده یا در موضوع له یا مآخذ له خویش به کار رود^۳، مثل؛ استعمال لفظ «شیر» برای حیوان درنده .

^۱- علی محمدی خراسانی، شرح منطق مظهر، ۸۱.

^۲- اصول فقه کاربردی، ج ۱، ۵۴.

^۳- همان مأخذ.

مجاز: هرگاه لفظی در معنای خویش یا موضوع له خویش به کار نرود، بلکه به واسطه قرینه صارفه و مانعه و مناسبت در معنای دیگر به کار رود. مثلاً لفظ شیر برای مردی که شجاع است استعمال شود. مثال:

– ماده ۸۸۲ ق.م: بعد از لعان، زن و شوهر از یکدیگر ارث نمی‌برند و همچنین فرزندی که به سبب انکار او لعان واقع شده از پدر و پدر از او ارث نمی‌برد، لکن فرزند مزبور از مادر و خویشان مادری خود و همچنین مادر و خویشان مادری از او ارث می‌برند. در این ماده واژگان زن و شوهر (که در صدر ماده آمده است) در معنی مجازی و غیرموضوع له استعمال شده اند، چون؛ پس از وقوع وقوع لعان دیگر رابطه زوجیت بین زن و شوهر از بین می‌رود و دیگر زن و شوهر محسوب نمی‌شوند، از این رو این دو لفظ در این ماده مجاز می‌باشد. از سوی دیگر واژگان فرزند (که در ذیل ماده به کار رفته است) و مادر در معنی حقیقی خویش استعمال شده اند چون در موضوع له خود به کار رفته است.

– ماده ۸۸۴ ق.م: ولدالزنا از پدر و مادر و اقوام آنان ارث نمی‌برد... در ماده یادشده کلمات پدر و مادر در معنی حقیقی به کار رفته است. هرچند نسبت طبیعی و غیرمشروع دارند.

– ماده ۱۰۷۰ ق.م: رضای زوجین شرط نفوذ عقد است... واژه زوجین مجاز می‌باشد به خاطر آنکه هنوز ازدواج نکرده اند تا زوجین به شمار آیند، به بیان دیگر؛ معنی و موضوع له زوجین بر زن و مردی که با هم ازدواج کرده اند اطلاق می‌شود در حالی که با توجه به قرائن ماده، هنوز ازدواج نکرده اند. بلکه از باب علاقه مشارفت مجازاً زوجین گفته شده است. – ماده ۴۹۷ ق.م: عقد اجاره به واسطه فوت موجر یا مستاجر باطل نمی‌شود ولیکن اگر موجر فقط برای مدت عمر خود مالک منافع عین مستاجره بوده است اجاره به فوت موجر باطل می‌شود و اگر شرط مباشرت مستاجر شده باشد به فوت مستاجر باطل می‌گردد.

– کلمه باطل که در این ماده سه بار به کار رفته است مجاز است به جهت آنکه مقصود منفسخ می‌باشد، چون باطل در جایی مطرح است که عقد از اساس و ابتدا شکل نگیرد اما اگر عقد از اثناء به هم بخورد گفته می‌شود منفسخ شده است نه باطل. – ماده ۶۳۸ ق.م: عاریه عقدی است جایز و به موت هر یک از طرفین منفسخ می‌شود. واژه منفسخ در معنی حقیقی خویش استعمال شده است.

- براساس ماده ۱۵۴ ق.آ.د.م حکم تصمیمی است که در ماهیت دعوا بوده و قاطع اختلاف باشد. این معنای حقیقی آن است اما اگر تصمیم دادگاه به علت مرور زمان باشد بکاربردن کلمه حکم در مورد آن مجاز است.^۱

معنای حقیقی اذن موافقت قبلی (قبل از عقد) و معنای حقیقی اجازه موافقت بعدی (بعد از عقد) می‌باشد. چنانچه در ماده ۲۸ ق.م. آمده: «اموال مجهول المالک با اذن حاکم و یا ماذون از قبل او به مصارف فقراء می‌رسد» در این ماده اذن در معنی حقیقی خود بکار رفته است اما در پاره ای از مواد قانونی کلمه اجازه بجای اذن بکار رفته است.

در ماده ۱۰۴۹ ق.م: «هیچکس نمی‌تواند دختر برادر زن یا دختر خواهر زن خود را بگیرد مگر با اجازه زن خود»

- و نیز ماده ۱۰۴۳ ق.م: «نکاح دختری که هنوز شوهر نکرده اگرچه به سن بلوغ رسیده باشد موقوف به اجازه پدر یا جد پدری اوست...»

- از نظر فقهی و حقوقی (طبق ماده ۶۸۴ ق.م) واژه ضامن در خصوص شخص متعهد در عقد ضمان را گویند یعنی کسی که بر اثر قرارداد ضمان یا بواسطه ضمان قهری مسئول خسارت مالی باشد. اما در ماده ۱۰۱۳ ق.م ضامن در معنای مجازی بکار رفته است: «محکمه می‌تواند از امینی که معین می‌کند تقاضای ضامن یا تضمینات دیگر نماید».

با توجه به این ماده محکمه برای اداره اموال شخص غایب مفقودالاثر امینی را معین می‌کند، و تقاضای تضمینات از او به این معنا است که او در اداره اموال متعهد بوده و خطا نکند.

- در ماده ۴۲۶ آ.د.م، واژه درخواست مجازات به جای دادخواست به کار رفته است «نسبت به احکامی که قطعیت یافته ممکن است به جهات ذیل درخواست اعاده دادرسی شود...»^۲

- در ماده ۲۳۱ آ.د.ک سابق کلمه «اختصاص» مجاز است بلکه باید کلمه «تخصّصی» باشد چون دادگاههای تخصّصی دادگاهی است که از نظر ذاتی صلاحیت رسیدگی به دعاوی عمومی را علاوه بر دعاوی خاص مثل دادگاه اطفال را دارد.^۳

- در ماده ۱۰۵۶ ق.م «عمل شنیع» مجاز است^۴ و در این ماده به معنای «لواط» است یا در ماده ۵۰۱ ق.م واژه «ید» مجازا به معنای تصرّف به کار رفته است.

در موارد زیر واژه «اجازه» در معنای مجازی استعمال شده است باید به جای اجازه اذن باشد.

^۱- ابوالحسن محمدی، مبانی استنباط حقوق اسلامی، ۱۸.

^۲- همان مأخذ

^۳- همان مأخذ.

^۴- ابوالفضل باقری راد، اصول فق به بیان ساده.

- ۵۵۴ ق.م: مضارب نمی‌تواند نسبت به همان سرمایه با دیگری مضاربه کند یا آن را به غیرواگذار نماید مگر با اجازه مالک.
- ۱۰۶۰ ق.م: ازدواج زن ایرانی با تبعه خارجه در مواردی هم که مانع قانونی ندارد موکول به «اجازه» مخصوص از طرف دولت است.
- ۱۶۲ ق.ت: مجمع عموم فوق العاده می‌تواند به هیأت مدیره «اجازه» دهد که ... سرمایه شرکت را ... افزایش دهد.
- ۶۰ ق.م.ا: چنانچه طبیب قبل از شروع درمان یا اعمال جراحی از مریض یا ولی او برائت حاصل نموده باشد ضامن خسارت جانی، یا مالی نقص عضو نیست و در موارد فوری که «اجازه» گرفتن ممکن نباشد طبیب ضامن نمی‌باشد.

علامتهای حقیقت و مجاز

برای شناسایی حقیقت از مجاز نشانه‌هایی وجود دارد که به آنها اشاره می‌شود: نشانه‌های حقیقت عبارتند از: تصریح واضح، تبادر، اطّراد و عدم صحّت سلب یا صحّت حمل. نشانه‌های مجاز: عدم تصریح واضح، عدم تبادر یا تبادر غیر، عدم اطّراد، صحّت سلب یا عدم صحّت حمل.

۱- تصریح واضح و عدم تصریح واضح^۱:

هرگاه واضع لفظی را برای معنایی به نحو حقیقی وضع نماید اصطلاحاً گفته می‌شود تصریح واضع و تصریح واضع از مهمترین نشانه‌های حقیقت است، اما اگر در معنایی تصریح نکند یا وضع ننماید گفته می‌شود در معنایی که وضع نشده است عدم تصریح دارد و مجاز است. به عنوان مثال کلمه اب در فرهنگ لغت برای پدر وضع و تصریح شده است پس استعمال لفظ اب برای معنی پدر به دلیل تصریح واضع حقیقی است اما همین واژه برای پدر بزرگ مجاز است. چون در این معنا تصریح نشده است. و یا همانند کلمه وصلت که در معنی پیوند در لغت نامه تصریح شده است پس، موضوع له وصلت پیوند است اما در معنی ازدواج مجاز است.

نکته:

به تصریح واضع تنصیص اهل لغت نیز گفته می‌شود.

^۱ - گاهی اوقات واضع تصریح می‌کند استعمال فلان لفظ در فلان معنا استعمال حقیقی است اما در فلان معنا دارای استعمال مجازی است، یعنی گاهی اوقات هم تصریح به حقیقی می‌کند و هم تصریح به مجازی. اما غالباً لفظی را در معنایی وضع و تصریح می‌کند بدون آنکه اشاره‌ای به حقیقی یا مجازی آن داشته باشد، در این صورت اصطلاحاً گفته می‌شود تصریح شده است به معنی حقیقی، در همین حالت به معنی غیر از آن که مجازی است وضع و تصریح نمی‌کند که برخی معتقدند این عدم تصریح نشانه مجاز است.

۲- تبادر و عدم تبادر یا تبادر غیر:

هرگاه لفظی دارای معنی حقیقی و مجازی باشد، و با شنیدن لفظ اولین معنی که زودتر از سایر معانی بدون وجود قرینه لفظی و غیرلفظی به ذهن آید تبادر است که گویای حقیقی بودن آن لفظ در آن معناست.^۱

مثلاً واژه **ید** دارای معنی حقیقی دست و معنی مجازی **تصرف** می‌باشد، اما هرگاه این لفظ استعمال شود معنی دست زودتر و سریعتر از سایر معانی به ذهن برسد، در این صورت واژه **ید** در معنی دست به دلیل **تبادر حقیقت** است، اما معنی **تصرف** **دیرتر** به همراه قرینه صارفه یا مانعه به ذهن می‌رسد پس در این معنی به دلیل **عدم تبادر** یا **تبادر غیر**، مجاز است.

مثال:

- کلمه **سند** در اصطلاحات امروزی نوشته عادی یا رسمی که در مقام دعوی یا دفاع قابل تمسک باشد، دانسته می‌شود و استعمال آن در این معنا حقیقت است و به کاربرد آن در معنی **مطلق مدرک و دلیل**، بدون قرینه صارفه یا مانعه میسر نیست پس در معنی اخیر مجاز است. حال وقتی که کلمه **سند** استعمال می‌شود **سند عادی** و **رسمی** زودتر به ذهن متبادر می‌شود اما **مطلق مدرک** دیرتر به ذهن می‌رسد.^۲

- لفظ **محکمه** دارای معنی حقیقی دادگاه دادگستری و معنی مجازی مرجع رسیدگی اداری می‌باشد، اما زمانی که این لفظ به کار می‌رود معنی **دادگاه دادگستری** به ذهن **زودتر** خطور می‌کند در حالی که معنی مرجع رسیدگی اداری **دیرتر** به ذهن می‌رسد، پس در معنی اول به دلیل **تبادر حقیقت** است و در معنی دوم به دلیل **عدم تبادر** یا **تبادر غیرمجاز** است.^۳

- کلمه **پدر و مادر**: به دلیل وجود **تبادر** در معنی پدر و مادر مشروع استعمال حقیقی دارد اما در خصوص معنی **پدرخوانده** و یا **مادرخوانده** تبادر ندارد از این رو در این معنی اخیر استعمالش مجازی است.

- لفظ **جمع** دارای معنی حقیقی مجتمع شدن و معنی مجازی **ازدواج** می‌باشد، حال با شنیدن لفظ جمع بدون قرینه معنی مجتمع شدن متبادر می‌شود و حقیقت است اما در معنی ازدواج تبادر ندارد پس مجاز است.

^۱ - سیدمحمد صدری، مبادی فقه و اصول، ۶۱.

^۲ - عباس زراعت، شرح اصول فقه مظفر، ج ۱، ۴۷.

^۳ - ابوالفضل باقری راد، اصول فقه به بیان ساده.